



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۱۹/۰۳/۱۴



اسحاق نگارگر

ما در هر دو حال چشم به دیگران دوخته ایم!

روزگاری بود که پادشاهان ما با اتکا بر اصل میراث پدر به پادشاهی می رسیدند و ما هم به همین ترتیب خو گرفته بودیم. پادشاهی میرفت و پسرش بر جایش می نشست و مردم جوقه؛ جوقه به پادشاه نو بیعت میکردند و خیر و خلاص!

پادشاهان برای اینکه مردم را از خود بسازند از اقوام و قبیله های گوناگون زن میگرفتند و این موضوع دست مداخله اقوام و قبایل را در کار گزینش پادشاهان آزاد کرد و در میان پسران همان یک پادشاه تخم نفاق و چند دستگی کاشت. تاریخ؛ جنگهای برادران سدوزایی و محمدزایی را خوب به خاطر دارد. بدبختانه نفاق و خانه جنگی بنای استقرار را ضعیف میکند و مایه آن میشود که دیگران در کار گزینش پادشاهان مداخله کنند. در دوران خانه جنگی های برادران سدوزایی و محمد زایی موضوع از این قرار بود که ما همسایه های نیرومند نداشتیم و اصولاً آفتاب طالع هند در قلمرو بزرگترین نیروی استعماری آن روزگار یعنی برتانیه غروب کرده بود و برتانیه به قول خودش برای نگاهداری هند به کلید کابل ضرورت داشت و پس از آنکه در جدال برادران سدوزایی و محمدزایی پسران سردار پاینده محمدخان به پادشاهی رسیدند و امیردوست محمدخان یک سلطنت نسبتاً قوی ایجاد کرد برتانیه هوای افغانستان را نیز کرد و امیردوست محمد خان که در خویشتن نیروی مقابله با این قدرت بزرگ را نمیدید راه تسلیم را در پیش گرفت و مقامات برتانوی نیز او را به هند فرستادند تا استراحت کند. جنگ اول افغان و انگلیس در گرفت و برتانیه که یکتن از برادران سدوزایی را که در هند داشت و پشاور عملاً به دست سبکهای پنجاب افتاده بود.

برای شاه شجاع غنیمتی بزرگ بود که به نیروی برتانیه تخت و تاج پدران خود را از برادران محمدزایی که وی آنانرا غاصب و نمک ناشناس میدانست بازگیرد. بیچاره شاه شجاع یک حقیقت بدیهی را فراموش کرده بود که برتانیه به اصطلاح ملانصرالدین نبود تا تخم مرغ را جوش بدهد؛ رنگ کند و به همان بیع تخم خام بر دیگران بفروشد.

او در افغانستان ملتفت اشتباه خود شد ولی دیگر دیر شده بود و هموطنان خودش او را کشتند. وقتی برتانیه مجبور شد که راه مصالحه در پیش گیرد دوست محمد خان را به کابل باز آورد و پادشاه ساخت. در جبین این امیرعایش و زنباره که از بیست و چهار زن پنجاه و دو فرزند داشت آیت نفاق و خانه جنگی از همان آغاز کار هویدا بود و بسیار طبیعی است که وقتی در قلمرو خود دشمنان نیرومند داشتی به فکر حامیان خارجی بیفتی. در زمان امیر شبرعلی خان که استقرار نسبی به وجود آمده بود و امیر خود بر طبل اصلاحات میکوفت انگلیس به فکر انتقام افتاد و بار دیگر بر افغانستان تاخت. امیرشیرعلیخان جنگ را در روان نا خودآگاه باخته بود. او بر ملت خود اعتماد نداشت. به سوی مزارشریف رفت تا از روس ها کمک بگیرد ولی مرگ مجالش نداد و برتانیه فرزند زندانی اش محمد یعقوب خان را از زندان بیرون آورد و با وی معاهده گندمک را امضا کرد. باز جنگی پیش آمد که بر مردم تحمیل شده بود مردم جنگیدند و امیر عبدالرحمان پادشاه شد.

من وارد جزئیات تاریخی نمیشوم چون مقصود من سایکالوژی افغانهاست که در جزیان همین جنگها ساخته شده است. به هر صورت افغانستان در زمان عبدالرحمان خان و پسرش امیرحبیب الله خان تحت حمایت برتانیه باقی ماندند. امان الله خان با استفاده از دل مشغولیهای برتانیه در جنگ عمومی اول اعلان استقلال کرد. قرینه های وجود دارد که ثابت میکند انگلیسها در تحریک شورش های داخلی بر ضد امان الله خان نقش داشته اند. زیرا از یک سو استقلال طلبی او در نیم قاره هند شور و شوق ضد استعمار ایجاد کرده بود و از سوی دیگر امان الله خان خود در دل هوای احیای خلافت اسلامی را تحت قیادت خود می پرورد و آزادیخواهان هند نیز در کابل اقامت اختیار نموده بودند.

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

بعد از سقوط امان الله خان کشور گرفتار اغتشاش گردید و کار حکومتداری به دست عناصر بیسواد و کم سواد افتاد و طبیعی بود که تاب تحمل چنان رژیم را نه افغانستان داشته باشد و نه هم جهان. باز در منابع تاریخی ما که چندان مستند و درخور اعتماد نیست گفته میشود که برتانیه با محمدنادرخان و برادرانش کمک کرد تا گلیم اغتشاش و خانه جنگی برچیده شود. اگر برتانیه در این مورد کمک نظامی یا مالی کرده باشد نخستین موردی است که کاری نیکو انجام داده است.

رژیم نادرخان اگر شش سال جمهوری محمد داود را نیز بر آن بیفزاییم نیم قرن دوام کرد و گام به گام افغانستان را به سوی آنچه امروز دارد پیش برد. اگر در خلال این نیم قرن دست بیگانه به شیوه غیر مستقیم و نا محسوس در امور مملکت فعال بود با کودتای هفت ثور روسها به گونه مستقیم و هویدا وارد معرکه شدند و دفاتر دولتی را مور و ملخ مشاوران دولتی گرفت و این مشاوران بر کرسی آمریت تکیه داده بودند و همیشه حرف آخر را میگفتند.

حکومت ها و تنظیمهای مجاهدین که به اصطلاح معروف حکومتهای جلالی وطن بودند بدبختانه نه اسلامی بودند و نه ملی و در میان این دسته سیاستمداران هنوز هم دزد و کاروان هردو خدا؛ خدا میگویند و اینان ریکارد این الوقتی و نان به نرخ روزخوری را قایم کرده اند و من حیرانم که مردم چگونه میتوانند بر موضع گیریهای متضاد و متناقض اینان باور کنند و به آنان رای بدهند؟

و اما داغ دست نشاندگی را وزیر خارجه سابق امریکا برجبین دولت وحدت ملی کوفته و گلیم بخت آنرا چنان سیاه بافته است که به اب زمزم و کوثر نمیتوان سفیدش کرد.

تعلق خاطر طالبان به پاکستان چیزی نیست که آنرا پنهان توان کرد، پس نتیجه چه میشود؟

آن تاریخ پنج هزار ساله که مایه غرور و افتخار ماست داغ ننگی نیز بر جبین دارد که سایکالوژی ما مردم را ساخته است و آن اینکه ما در هر دو حال چه در چپ به شغل سیاست اشتغال ورزیم و چه در راست بدون تکیه بر دیگران و بافتن صد گونه رشته پیدا و پنهان با بیگانگان نمیتوانیم به کارسیاست پردازیم؛ زیرا که علی رغم آن پنجهزارسال تاریخ مردم را بی سواد نگاه داشته ایم. سیاست ملی و متکی بر مردم ایجاب سواد و آگاهی را میکند و بیسوادان ساده لوح و زودباور میباشند که بدبختانه بسیار زود فریب میخورند.

ما به نسلی تازه از سیاستمداران جوان نیاز داریم که هدف شان سواستفاده از بیسوادی مردم نباشد و یک سایکالوژی تازه در خود و در مردم خود پیورند که مداخله دیگران را در کار دولرداری حقارت ملت خود بدانند و از آن رم کنند.

در امریکا یک اتهام وجود دارد که هنوز ثابت نگردیده است و آن اتهام این است که آیا روسها در انتخابات امریکا نقشی مداخله گرانه بازی کرده اند یا نه و سنای امریکا تلاش دارد کم و کیف این اتهام را دریابد و رئیس جمهور خود را استیضاح کند؛ ولی برای ما دیگران حکومتهای دست نشاند به وجود می آرند و یا حق تعیین سرنوشت را از ما بازگرفته اند و ما هم «پهلوان زنده خوش است» برای دیگران دم لابه می کنیم که تاج دست نشاندگی را بر فرق ما بگذارند.

سیاستمداران بی پرنسیپ امروز زاده بحران نفاق و جنگ داخلی استند که ملیاردها پول کمک خارجی را دزدیده اند و هنوز هم اطمینان دارند که مردم به ارجوفه های متناقض شان باور میکنند و برای اینان که مانند چرخک به دور خود و منفعت خود میچرخند نمی گویندکه:

**وهم هستی بست بر آینه ات رنگ دویی
تا کسی خود را نمیبیند به وحدت واصل است**

(بیدل)

فاعتبروا یا اولی الابصار
نگارگر ۱۳ مارچ ۲۰۱۹ برمنگهم